

دو فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیم  
سال ششم (۱۳۹۵)، شماره پانزدهم

### جهت گیری بحث بشارت به پیامبر اسلام (ص) در قرآن و تطبیق آن با متون موجود

عبدالرحیم سلیمانی<sup>۱</sup>

#### چکیده

در آیاتی از قرآن کریم، سخن از بشارت به ظهور پیامبر اسلام از سوی پیامبران پیشین و یا به ثبت رسیده در متون مقدس پیشین است. پرسش مهم در این باره، آن است که هدف قرآن مجید از طرح این موضوع چیست؟ آیا هدف قرآن مانند رویکرد بسیاری از متکلمان یا عقاید نویسندگان مسلمان، اثبات نبوت خاصه است؟ سؤال دیگر آنکه مقصود قرآن از متون بشارت دهنده، همین متون موجود و برجای مانده است؟ اگر این گونه است، ادعای قرآن مجید درباره کیفیت این بشارت چیست؟ فرضیه‌ای که این نوشتار بدان دست یافته آن است که اولاً هدف قرآن مجید از طرح این موضوع، اثبات نبوت خاصه نیست؛ ثانیاً از قرآن مجید بر نمی‌آید که نام پیامبر اسلام در متون فعلی موجود باشد. بنابراین آیات قرآنی بر بشارت کلی به صورت ذکر صفات تکیه کرده که در متون فعلی موجود است.

واژگان کلیدی: بشارت، پیامبر اسلام، قرآن کریم، عهد قدیم، عهد جدید.

## ۱- مقدمه

یک باور رایج در تاریخ سنت اسلامی این بوده که پیامبران پیشین، ظهور پیامبر اسلام را بشارت داده‌اند. همچنین معروف بوده که این باور از قرآن مجید گرفته شده است. همین امر باعث شده تلاش‌های زیادی برای یافتن بشارت در متون موجود صورت گیرد و آثار زیادی در این باره پدید آید. جهت‌گیری این باور در کتاب‌های اعتقادی به‌سوی آن بوده که مسأله بشارت به‌عنوان برهانی برای اثبات نبوت خاصه، یعنی رسالت حضرت محمد (ص) تلقی شود. در برخی از کتاب‌های اعتقادی به‌تفصیل در این باره بحث شده که اولاً بشارت انبیای پیشین می‌تواند برهانی برای اثبات رسالت حضرت محمد (ص) باشد؛ ثانیاً قرآن مجید به این بشارت‌ها به‌عنوان دلیلی بر رسالت حضرت محمد (ص) استناد کرده است؛ و ثالثاً این بشارت‌ها حتی در متون فعلی به صورتی واضح یافت می‌شوند (غروی‌ان و...؛ ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۵۵).

صاحب «نامه رهبران» به سه نکته فوق تصریح می‌کند: «دلیل سوم و برهان محکم بر صحت و راستی دعوی و اظهار نبوت حضرت محمد بن عبدالله (ص)، ورود بشارت از مقدم مبارک و نبوت آن حضرت عالی‌مقدار است در کتاب‌های مقدس آسمانی که بر پیامبران پیشین نازل گردیده و تحصیل اطلاع بر وقوع آن بشارت در کتب و صحف انبیاء سابقین از دو راه است: یک راه ملاحظه جمله‌ای از آیات مبارکه قرآنی است که تصریح به این امر در آن آیات وارد است...، راه دوم اطلاع بر ثبوت بشارت به وجود مقدم حضرت محمد (ص)، عبارت‌های صریحه وارد در بشارت به وجود مقدسش و رسالتش بر کافه خلق که مذکور است در انجیل برنابا و سایر انجیل‌ها در مواقع متعدده...» (آشتیانی، ۱۳۶۴، صص ۳۰۵-۳۰۸).

عالمی دیگر به سه راه برای اثبات نبوت اشاره می‌کند که راه دوم همین بشارت پیامبران پیشین است (مصباح، ۱۳۸۹، ص ۲۶۲، درس ۲۷). وی به آیات متعددی برای اثبات این مدعا استناد می‌کند (ر.ک. همان، صص ۳۰۰-۳۰۱، درس ۳۱) و در ادامه می‌گوید: «عجیب این است که در همین تورات و انجیل تحریف‌شده، با همه تلاش و کوششی که برای محو کردن این‌گونه بشارت‌ها به عمل آمده، نکته‌هایی یافت می‌شود که حجت را بر حق‌جویان تمام می‌کند» (همان‌جا). بسیاری از نویسندگان معاصر دیگر نیز همین مسیر را پیموده‌اند و بشارت انبیای پیشین را راهی برای اثبات نبوت خاصه تلقی کرده‌اند (برای نمونه نک. سبحانی، ۱۳۸۴، صص ۲۱۴-۲۱۶ / منتظری، ۱۳۸۲، صص ۱۳۶-۱۴۰ / غروی‌ان، ۱۳۷۱، ج ۲، صص ۱۵۵-۱۵۸ / سعیدی‌مهر، ۱۳۸۱، ج ۲، صص ۵۲-۵۳؛ ۱۱۶-۱۱۸).

اما آیا مسأله بشارت انبیای پیشین می‌تواند به‌عنوان برهانی برای اثبات نبوت خاصه تلقی شود؟ فرض کنیم که در متون قبلی که در زمان ظهور اسلام موجود بوده‌اند، آمده باشد که پیامبری به نام احمد از نسل حضرت اسماعیل در سرزمین حجاز ظهور خواهد کرد. آیا در این صورت غیر از این است که همه کسانی که در طایفه قریش نام احمد دارند ممکن است دعوی نبوت کنند؟ آیا این امر باعث نمی‌شود که کسانی به‌عمد نام فرزند خود را احمد بگذارند؟ آیا به فرض که کسی به نام احمد دعوی نبوت کند این ممکن نیست که پیامبر واقعی، این فرد نباشد؟

نکته دیگر اینکه کسانی که بشارت را دلیل اثبات نبوت خاصه می‌دانند به دو تقریر آن را ارائه کرده‌اند. یکی اینکه قرآن مجید این را مطرح کرده که پیامبران پیشین، آمدن پیامبر اسلام را بشارت داده و این بشارت در متون فعلی نیز موجود است؛ بنابراین حتی انسان امروزی می‌تواند از این طریق به حقایق رسالت حضرت محمد (ص) برسد؛ اما برخی از نویسندگان به این اکتفا کرده‌اند که قرآن مجید در آیاتی آن را بیان کرده است (آشتیانی، ۱۳۶۴، ص ۳۰۵). و البته برخی دیگر از نویسندگان این سخن را ناتمام دانسته، مقدمه‌ای دیگر به آن افزوده‌اند و آن اینکه اهل کتاب با اینکه ادعای بشارت را شنیده‌اند آن را رد نکرده‌اند (سعیدی‌مهر، ۱۳۸۱، ص ۱۱۷).

به‌هرحال هر دو تقریر این برهان مخدوش به نظر می‌رسد. به فرض که ویژگی‌های کلی پیامبری در متون مقدس پیشین موجود باشد و از این بالاتر، به فرض که حتی نام او در آن‌ها آمده باشد (که بعداً خواهیم دید که نه قرآن چنین ادعایی دارد و نه در متون فعلی چنین چیزی موجود است)؛ برای انسان امروزی اثبات نمی‌شود که شخصی که در حجاز هزار و چهارصد سال پیش می‌زیسته و نام او همان نام بوده ضرورتاً پیامبر خدا بوده است.

اشکال تقریر دوم واضح‌تر است. در واقع سخن این است که مسلمانان نقل نکرده‌اند که اهل کتاب نسبت به ادعای بشارت واکنش نشان داده‌اند؛ اما کسی ممکن است بگوید مسلمانان انگیزه نداشته‌اند که چنین چیزی را نقل کنند یا بلکه انگیزه نسبت به عدم نقل داشته‌اند؛ و اگر گفته شود چرا خود اهل کتاب نقل نکرده‌اند، پاسخ داده می‌شود که حجاز منطقه‌ای دورافتاده بوده و هرگز یک مرکز علمی برای اهل کتاب نبود و از اهل کتاب حجاز هنگام ظهور اسلام هیچ اثر مکتوبی باقی نمانده است.

پس باید دید اگر قرآن مجید مسأله بشارت را مطرح کرده چه هدفی را دنبال می‌کرده است. بحث در رابطه با چگونگی طرح مسأله بشارت در قرآن و هدف از طرح این مسأله و نیز تطبیق ادعای قرآن با متون فعلی را در چند محور پی می‌گیریم:

## ۲) نگاهی به آیات مرتبط با بشارت

آیاتی که با مسأله بشارت ارتباط دارند یا چنین ادعایی درباره آنها شده است، از این جهت باید مورد توجه و مطالعه قرار گیرند که آیا از آنها به روشنی برمی آید که در متون مقدسی که در زمان ظهور اسلام موجود بوده چنین بشارتی وجود داشته است؟ این امر از این جهت مهم است که اگر همان طور که بیان شد، مسأله بشارت در اثبات نبوت خاصه کارایی نداشته باشد، پس فرد متکلم وظیفه دارد از دو جهت از قرآن مجید دفاع کند؛ یکی اینکه هدف قرآن از طرح این موضوع چه بوده و دیگر اینکه اگر قرآن مدعی شده که در متون آن زمان بشارت وجود دارد، پس حتماً باید در متون فعلی نیز موجود باشد، چراکه همان طور که صاحب المیزان بیان کرده (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۳، صص ۱۹۷-۱۹۸، ذیل آیه ۴۸ آل عمران) این متون بعد از اسلام تغییری نکرده اند.

برای اثبات این مدعا ادله زیادی می توان اقامه کرد، از جمله اینکه منطقه حجاز در زمان ظهور اسلام هرگز یک مرکز علمی برای اهل کتاب نبوده و از مدت ها قبل از این زمان، یهودیان و مسیحیان در دیگر نقاط جهان مراکز علمی شکوفایی داشته اند؛ بنابراین ممکن نبوده که متون مقدس در یک منطقه دورافتاده تغییر کند و این امر باعث شود که آنها در همه مراکز علمی در سراسر دنیا تغییر کنند.

علاوه بر این ارجاعاتی که عالمان یهودی و مسیحی قبل از اسلام در آثار خود به متون مقدس داده اند نشان می دهد که آنها بعد از اسلام تغییر نکرده و نیز نسخه های خطی متعددی از این متون، متعلق به چند قرن قبل از اسلام، در موزه ها موجود است که با متون فعلی فرقی ندارند (ر.ک. الدر، ۱۳۳۵، ص ۱۱۶/میلر، ۱۹۸۱، ص ۷۷)؛ بنابراین این ادعا که بشارتی در متون موجود در زمان ظهور اسلام بوده که در متون فعلی موجود نیست، موجه نمی نماید. برای مثال برخی از فردی به نام عبدالله بن سلیمان نقل کرده اند که او می گوید من این جملات را در انجیل خواندم: «ای عیسی در امر من کوشا باش و آن را سبک مشمار... تصدیق کنید پیامبر درس نخوانده را که صاحب شتر و جامه پشمی و تاج و عمامه است و نعلین و عصا دارد، فراخ چشم و گشاده پیشانی است، دارای گونه هایی باز و روشن و بینی باریک و کشیده با اندکی برآمدگی در میان آن است. میان دندان هایش باز، گردنش گویی تُنگی از نقره است. دو طرف گردنش گویی طلا جریان دارد. از سینه تا نافش موهایی روئیده ولی بر سینه و شکمش موئی نیست. رنگش گندمگون و موئی که از سینه تا نافش دارد بسیار نازک و لطیف است. دست و پایش قوی و درشت... دانه های عرق در صورتش چون مروارید است و بوی مُشک از آن به مشام می رسد.

پیش از او و پس از او کسی مانندش دیده نشده. خوش‌بو است و همسران او متعددند و فرزندان او... (حر عاملی، ج ۱، ص ۳۳۵ / ترجمه از غرویان، ۱۳۷۱، ج ۲، صص ۱۵۵-۱۵۶). سخن فوق، علاوه بر اینکه از نظر محتوا ضعیف است و هرگز در یک متن مقدس آسمانی سخن در این سطح نیست، لازمه‌اش این است که برای مثال، انجیل بلافاصله هنگام ظهور اسلام در همه جای دنیا تغییر کرده باشد. بطلان چنین سخنی واضح است و البته در صفحه قبل سه دلیل روشن برای اثبات بطلان آن آورده شد. این نوع نگاه به مسأله بشارت باعث می‌شود که سخن حق و درست قرآن مجید نیز شنیده نشده یا مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد. به‌هرحال باید بپذیریم که متون مقدس یهودی - مسیحی بعد از اسلام تغییری نکرده و اگر قرآن مجید می‌فرماید که در متون آن زمان بشارتی موجود است، پس وظیفه متکلم آن است که نشان دهد که آنچه در قرآن آمده، در متون فعلی موجود است.

گفته نشود که شاید چنین سخنی در متون غیررسمی مسیحیان بوده است، چراکه اولاً ظاهر کلام فوق این است که در انجیل رسمی مسیحیان بوده و ثانیاً چنین سخنی به این صورت نه تنها در انجیل غیررسمی نیست، بلکه حتی در انجیل برنابا که مسیحیان آن را جعلی و تاریخ نگارش آن را قرن‌های اخیر می‌دانند و در آن مکرر، بشارت به پیامبر اسلام (ص) آمده چنین متنی موجود نیست.

پس باید آیات قرآنی را که مربوط به بشارت است یا درباره آن‌ها چنین ادعایی شده است، دسته‌بندی کنیم تا ببینیم در کدام یک از آن‌ها به‌روشنی چنین ادعایی وجود دارد و در آن‌هایی که چنین ادعایی وجود دارد، کیفیت آن چگونه است؟ آیاتی از قرآن مجید که به این بحث مربوط شمرده شده به چند دسته زیر قابل تقسیم است:

۱. آیاتی که در آن‌ها سخن از این است که اهل کتاب، حقانیت پیامبر اسلام را می‌دانند یا او را می‌شناسند: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛ «کسانی که ما به آن‌ها کتاب دادیم او را به‌خوبی می‌شناسند بدان‌گونه که فرزندان خود را؛ ولیکن گروهی از آنان حقیقت را عالمانه انکار می‌کنند» (بقره: ۲ / ۱۶۶ قس انعام: ۶ / ۲۰)

هر چند بسیاری از مفسران این دو آیه را این‌گونه تفسیر کرده‌اند که اهل کتاب زمان پیامبر اسلام (ص) یا عالمان آن‌ها، آن حضرت را مانند فرزندان خود می‌شناخته‌اند و آنان این علم و شناخت را از بشارت‌های موجود در کتاب‌های خود به دست آورده بودند (ر.ک. طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، صص ۳۲۶-۳۲۷، مکارم و...، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۴۹۹-۵۰۰ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱،

صص ۴۲۳-۴۲۴، ذیل دو آیه فوق) اما همان طور که برخی از مفسران گفته‌اند (فخر رازی، ۱۴۰۵، ج ۴، صص ۱۱۰-۱۱۲، ذیل دو آیه فوق)، علم آنان نه از طریق بشارت، بلکه از طریق معجزات و ادله دیگر بوده چراکه بشارت نمی‌توانسته به تفصیل و درباره جزئیات باشد و بنابراین از این طریق، یقینی مانند شناخت فرزند برایشان حاصل نمی‌شده است.

به‌رحال نمی‌توان مدعی شد که از این دو آیه به صورت قطعی استفاده می‌شود که در متون آن زمان بشارت به پیامبر اسلام وجود داشته است؛ زیرا ممکن است علم و شناخت آنان نسبت به حقانیت پیامبر اسلام از طریق ادله دیگر حاصل شده باشد؛ اما اگر گفته شود که از این نظر فرقی بین اهل کتاب و مشرکان نبوده است، درحالی‌که در آیه اشاره به اهل کتاب شده است، پاسخ این است که فرق اهل کتاب با مشرکان این بوده که آنان نبوت و کتاب و معجزه و مانند آن را می‌شناخته‌اند و از این نظر با مشرکان متفاوت بوده‌اند. ممکن است برای آنان با توجه به شواهد، علمی حاصل شود که برای مشرکان حاصل نشود. پس ارتباط این آیه با بحث بشارت، قطعی نیست زیرا مقصود از شناخت اهل کتاب نسبت به پیامبر (ص) قطعاً این است که آنان همان طور که در شناخت فرزند خود خطا نمی‌کنند به همین وضوح می‌دانند که محمد (ص) پیامبر خداست. این شناخت همان طور که فخر رازی گفته، می‌تواند از طریق دیگری غیر از بشارت حاصل شده باشد.

به فرض که کسی از این عقب‌نشینی کند و بپذیرد که مطابق این آیه، شناخت اهل کتاب از طریق بشارت بوده، هرگز از آیه بر نمی‌آید که این بشارت در متون مقدس رسمی که در آن زمان در دست اهل کتاب بوده، موجود بوده، چراکه ممکن است آن را از سنت شفاهی فهمیده باشند و از آنجاکه از آیه به صورت قطعی برداشت نمی‌شود که در متون آنان چنین بشارتی بوده، پس، از بحث ما که کلامی و دفاعی است خارج می‌شود.

۲. در آیه‌ای از قرآن سخن از علم به حقانیت قرآن مجید است:

﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾؛ «و کسانی

که به ایشان کتاب داده‌ایم می‌دانند که آن [قرآن] از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است» (انعام: ۱۱۴/۶). بحث درباره این آیه نیز همانند دو آیه قبل است. ضرورت ندارد که علم به حقانیت قرآن از طریق بشارت به دست آمده باشد، بلکه ممکن است با ادله و شواهد دیگر حاصل شده باشد. پس ارتباط این آیه نیز با بحث بشارت قطعی نیست.

در برخی از آیات دیگر سخن از این رفته که برخی از اهل کتاب، متوجه حقانیت اسلام شده (مائده: ۸۳/۵) یا به حقانیت آن شهادت داده‌اند (احقاف: ۱۰/۴۶)؛ برخی از علما این دو آیه را

با بحث بشارت مرتبط دانسته‌اند (مصباح، ۱۳۸۹، ص ۳۰۱، درس ۳۱)؛ اما این دو آیه نیز ارتباط روشنی با بحث بشارت ندارند چراکه شناخت حق یا شهادت به آن ضرورتاً از طریق بشارت حاصل نمی‌شود.

۳. در برخی از آیات سخن از این است که اهل کتاب انتظار آمدن پیامبر اسلام را می‌کشیده‌اند: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ «و چون کتاب آسمانی از نزد خدا آمد که کتاب ایشان را تصدیق می‌کرد و با آنکه خود آنان پیش‌تر انتظار فتح و غلبه بر کافران را [به‌واسطه ظهور آن] داشتند، پس چون آنچه می‌شناختند به‌سوی آنان آمد نسبت به آن کفر ورزیدند که لعنت خدا بر کافران باد» (بقره: ۸۹ / ۲). از این آیه به‌روشنی برمی‌آید که گونه‌ای انتظار و شناخت قبل از آمدن اسلام نزد اهل کتاب بوده است و این شناخت از شواهد و قرائن مانند معجزات و تعالیم به دست نیامده، بلکه از قبل وجود داشته است؛ اما دو نکته درباره این آیه وجود دارد؛ نخست اینکه از آیه برمی‌آید که اهل کتاب انتظار آمدن پیامبری در این منطقه را می‌کشیده‌اند، اما اینکه خصوصیات آن پیامبر و یا نام و نشان او چیست، از این آیه چیزی بر نمی‌آید. نکته دوم اینکه از این آیه نیز بر نمی‌آید که این شناخت اجمالی ضرورتاً در متون آنان ریشه داشته است بلکه برای مثال می‌توانسته در سنت شفاهی ریشه داشته باشد. هر چند بعداً خواهیم دید که از آیاتی دیگر برمی‌آید که شناخت اجمالی و کلی از پیامبر اسلام در متون آن زمان موجود بوده که در متون فعلی نیز موجود است. به‌هرحال اگر تنها با این آیه روبرو بودیم، به‌عنوان یک متکلم، ملزم نبودیم که مصداق آن را در متون موجود نشان دهیم.

۴. از آیه‌ای دیگر برمی‌آید که اشاره به قرآن مجید در متون قبلی بوده و عالمان بنی‌اسرائیل آن را می‌شناخته‌اند: ﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾؛ «و ذکر این قرآن در کتب انبیای پیشین مسطور است. آیا این نشانه‌ای برای آنان نیست که عالمان بنی‌اسرائیل آن را می‌شناسند» (شعراء: ۲۶ / ۱۹۶-۱۹۷)؟

از این دو آیه برمی‌آید که در متون پیشین به آمدن پیامبر و کتابی بشارت داده شده و عالمان بنی‌اسرائیل از این طریق به آمدن این پیامبر و کتاب، علم داشته‌اند؛ بااین‌حال این آیه نیز تصریح نمی‌کند که در کتاب‌های آن زمان بشارت وجود داشته است؛ چراکه ممکن است مقصود از «زُبُرِ» اولین کتاب‌هایی بوده که بر پیامبران نازل شده، و آنچه در متون اولیه موجود بوده تبدیل به سنت شفاهی شده باشد. بااین‌حال اگر از این دو آیه، وجود بشارت در متون موجود برداشت

شود باید توجه کنیم که این بشارت، کلی است و همان‌طور که خواهیم دید وجود بشارت کلی در متون موجود هم از قرآن مجید برمی‌آید و هم در متون موجود یافت می‌شود.

۵. در آیه‌ای مشهور که ذهن‌ها و قلم‌های بسیاری را متوجه خود کرده، سخن از این رفته که حضرت عیسی (ع) به آمدن پیامبر اسلام با نام بشارت داده است: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ...﴾؛ «و هنگامی را به یادآور که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم، درحالی‌که تورات را که پیش روی من است تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او «احمد» است بشارت می‌دهم...» (صف: ۶/۶۱).

برخی از مفسران از این آیه برداشت کرده‌اند که نام پیامبر اسلام و بشارت به او در اناجیل فعلی موجود است و برای مثال تلاش کرده‌اند که این نام را بر کلمه «پراکلیتوس» که چند بار در انجیل یوحنا آمده و به آمدنش بشارت داده شده، تطبیق دهند (ر.ک. فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۹، صص ۵۲۸-۵۲۹ ذیل آیه فوق؛ مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲۴، صص ۷۲-۷۳، ذیل آیه فوق). باین‌حال همان‌طور که برخی از مفسران اشاره کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۹، صص ۲۵۱-۲۵۴، ذیل آیه فوق) از این آیه بر نمی‌آید که این بشارت در انجیل حضرت عیسی (ع) بوده تا چه رسد به اناجیل فعلی (همان). به‌هرحال از این آیه برمی‌آید که حضرت عیسی (ع) به آمدن پیامبری به نام احمد بشارت داده، اما هرگز نمی‌فرماید که این بشارت در کتاب عیسی (ع) یا در کتاب موجود در زمان ظهور اسلام بوده است. شاید این بشارت در سنت شفاهی حضرت عیسی (ع) بوده است. در ادامه به تلاش‌هایی که برای یافتن نام احمد در متون موجود شده است خواهیم پرداخت.

۶. در آیه‌ای دیگر، سخن از این به میان آمده که بشارت به پیامبر اسلام در تورات و انجیل که در زمان ظهور اسلام موجود بوده، یافت می‌شده است: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...﴾ «آنان که پیروی می‌کنند از رسول، پیغمبر امی که او را در تورات و انجیلی که نزد آنان است نگاشته می‌یابند...» (اعراف: ۱۵۷/۷).

در این آیه سخن از این است که کسانی که از پیامبر اسلام تبعیت می‌کنند او را در تورات و انجیل آن زمان می‌یابند؛ بنابراین در این آیه به روشنی آمده است که بشارت به پیامبر اسلام در متون زمان ظهور اسلام - که همان‌طور که گذشت، همین متون فعلی بوده - موجود بوده است. پس تنها آیه‌ای که با روشنی و وضوح، وجود بشارت در متون فعلی را می‌رساند، همین آیه است



و متکلم باید نشان دهد که در کجای تورات و انجیل فعلی بشارت به پیامبر اسلام، آن‌گونه که در این آیه اشاره شده یافت می‌شود؛ اما نکته قابل توجه این است که در این آیه سخن از نام نیست و تنها به صفات و ویژگی‌های کلی اشاره شده است.

### ۳- هدف از طرح بحث بشارت در قرآن

همان‌طور که بیان شد تنها از یک آیه، یعنی آیه ۱۵۷ از سوره اعراف، به روشنی می‌توان برداشت کرد که در متون موجود در زمان پیامبر (ص)، بشارت وجود داشته است. ارتباط برخی از آیات با بحث بشارت روشن نیست و برخی دیگر مانند آیه ششم سوره صف با اینکه به بحث بشارت مربوط است، اما از آن بر نمی‌آید که در انجیل اصلی یا انجیل موجود در زمان پیامبر (ص) چنان چیزی وجود داشته است.

اما این پرسش که قرآن مجید چه هدفی از طرح این موضوع دارد، پاسخ‌های متفاوتی ممکن است به آن داده شود. برای مثال برخی مفسران گفته‌اند خود بشارت عیسی (ع) حاکی از این است که دینی کامل‌تر خواهد آمد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، صص ۲۷۹-۲۸۱، ذیل آیه فوق) و البته این نکته برای مسلمانان نیز آموزنده خواهد بود که دین یک سیر تکاملی را طی کرده است. همچنین هدف از این سخن و امثال آن می‌تواند مانند هدف از طرح و نقل اعمال و سخنان انبیای دیگر، پندگیری و مانند آن باشد.

اما هدف از طرح بحث بشارت در آیه ۱۵۷ از سوره اعراف که در آن به وجود بشارت در متون موجود اشاره می‌کند، چیست؟ همین پرسش در رابطه با آیه ۸۹ سوره بقره و نیز آیات ۱۹۶ و ۱۹۷ سوره شعراء، در صورتی که از آن‌ها وجود بشارت در متون موجود برداشت شود، مطرح می‌شود. پیش‌تر گفته شد که بشارت، برخلاف سخن بسیاری از عالمان نمی‌تواند برهانی برای اثبات نبوت خاصه باشد. با این حال باید این را اضافه کنیم که هر چند این امر نمی‌تواند به تنهایی برهان تلقی شود، اما می‌تواند مؤید به حساب آید و با کمک شواهد دیگر قطع‌آور باشد.

هدف از طرح این بحث در قرآن مجید این است که یک بار سخن از برهان بر وقوع یک امر است و یک بار سخن از امکان آن. از نظام الهیاتی و اعتقادی رایج یهودی و مسیحی که هنگام ظهور اسلام نیز رواج داشته، برمی‌آید که نباید پیامبری جدید و صاحب شریعتی نو بیاید. یهودیان می‌گفتند که شریعت حضرت موسی (ع) جاودانه است و هرگز پیامبری که شریعت جدیدی بیاورد و یهودیان موظف به پذیرش آن باشند ظهور نخواهد کرد. در تلمود آمده است که تورات هرگز نسخ نمی‌شود و موسی بن میمون آن را در بند دهم از اعتراف‌نامه خود که عموم یهودیان

آن را قبول دارند، آورده است (ر.ک. گهن، ۱۳۵۰، صص ۱۴۲-۱۴۳ / کلاپرمن، ۱۳۴۷، ج ۳، صص ۴۹-۵۰).

مسیحیان معتقد بودند که با تجسّد خدا در مسیح (ع)، دوره نبوت به سر آمده و پیامبر جدیدی نخواهد آمد. مسیحیان با تبعیت از نوشته‌های پولس در عهد جدید می‌گویند: پیامبران آمدند که شریعت بیاورند و با صلیب مسیح، دوره شریعت به سر آمد و همه انسان‌ها از این به بعد باید برای نجات خود به مسیح که خدای مجسّد است ایمان آورند (ر.ک. رساله پولس به رومیان، باب‌های ۳-۸ / رساله پولس به غلاطیان، باب‌های ۲-۴ / نیز ر.ک. تعالیم کلیسای کاتولیک، ۱۳۹۳، صص ۱۸۹-۱۹۸ / تیسن، بی‌تا، فصل ۲۵ / الامیرکائی، ۱۸۹۰، ج ۲، صص ۱۸۸-۱۹۰). البته مسیحیان افرادی مانند پولس و حواریان مسیح را رسول می‌خوانند و مقصود آن‌ها از «رسول» این است که مسیح به آنان مأموریت داده و این معنایی متفاوت با اصطلاح اسلامی این کلمه است.

بنابراین طبق تعالیم یهودیت و مسیحیت آن زمان که در زمان ما نیز رواج دارد، آمدن پیامبری جدید که متون قبلی را تصدیق کند و یهودیان و مسیحیان را به دین جدید دعوت کند، ممکن نبوده است. پس هدف قرآن مجید می‌تواند ابطال اعتقاد رایج و اثبات امکان آمدن پیامبری جدید بر طبق متون موجود باشد.

همان‌طور که بیان شد مهم‌ترین آیه که به وجود بشارت در متون موجود اشاره می‌کند آیه ۱۵۷ سوره اعراف است و دلالت آیات دیگر بر این امر، روشن نیست. خداوند در این آیه می‌فرماید: «کسانی که از رسول نبی امی پیروی می‌کنند او را در تورات و انجیلی که نزدشان (نزد اهل کتاب) است می‌یابند». پس کسانی از یهودیان و مسیحیان که به پیامبر اسلام ایمان آورده‌اند و با این شبهه مواجه‌اند که مطابق متون قبلی، نباید به این پیامبر ایمان آورند، مطابق این آیه اگر به همین متون مراجعه کنند اشاره به پیامبر جدید را در آن‌ها می‌یابند؛ بنابراین قرآن مجید در این آیه در پی اثبات نبوت پیامبر اسلام از طریق بشارت نیست، بلکه در پی اثبات امکان وقوع آن مطابق متون پیشین است.

در قسمت پایانی این نوشتار تلاش خواهد شد که آنچه قرآن مدعی آن شده، در متون موجود ردیابی کنیم و فرق بسیار زیادی است بین اینکه ما در پی دلیل اثبات بگردیم یا دلیل امکان. دومی بسیار ساده‌تر از اولی است. همین‌که به استناد متن تورات اثبات شود که باید پس از حضرت موسی (ع)، پیامبری صاحب شریعت بیاید و همین‌که از اناجیل اثبات شود که یک چنین پیامبری بعد از حضرت عیسی (ع) می‌آید، برای اثبات امکان کافی است، هر چند برای اثبات نبوت فردی خاص، کافی نیست.

#### ۴- تلاش‌های بی‌ثمر و زیان‌بار

کسانی از آیات قرآن برداشت کرده‌اند که نام پیامبر اسلام در متون زمان او یافت می‌شود و تلاش‌های زیادی برای یافتن این نام کرده‌اند. همچنین برخی هر سخنی در این متون را بر پیامبر اسلام و حتی ائمه اطهار (ع) تطبیق کرده‌اند که این روش‌ها چیزی را اثبات نمی‌کند و بلکه زیان‌بار است. در اینجا به دو نمونه، یکی از تورات و دیگری از انجیل اشاره می‌کنیم.

برخی از نویسندگان خواسته‌اند نام حضرت محمد (ص) را در تورات فعلی بیابند:

«در سفر تکوین هنگامی که حضرت ابراهیم از خدا می‌خواهد فرزندش اسماعیل را در نزد خود نگه دارد، خداوند به او می‌گوید: «اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم، اینک او را برکت داده، بارور و بزرگ گردانیده به ماد ماد و دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آورم». زبان‌شناسان عبری و سریانی معتقدند «ماد ماد» در زبان عبری و «طاب طاب» در زبان سریانی به معنای همان «محمد» است؛ و دوازده رئیس هم به امامان دوازده‌گانه معصوم و جانشینان آن حضرت اشاره دارد که پس از آن حضرت، رهبری مردم را بر عهده دارند» (روحی، ۱۳۸۶، ص ۱۸).

نویسنده فوق، منبعی برای ادعای خود و حتی آدرس نقل از تورات را نمی‌آورد. مطلبی که از تورات نقل شده در باب هفدهم از سفر پیدایش آمده است: «و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آورم» (پیدایش، ۱۷: ۲۰). همان‌طور که پیداست در ترجمه معروف کتاب مقدس به جای «ماد ماد» که در سخن نویسنده فوق بود، تعبیر «بسیار کثیر» آمده است. در واقع کلمه‌ای در عبری وجود دارد که «مؤدمؤد» تلفظ می‌شود و معنای آن «بسیار کثیر» است و گاهی حرف «به» برای تأکید به آن اضافه شده و به صورت «به مؤدمؤد» درمی‌آید. به‌رحال همان‌طور که در فرهنگ عبری فارسی حییم آمده، کلمه «مؤدمؤد» به معنای «بسیار کثیر» است.

اما نکته مهم اینکه این واژه مکرر به همین معنا در عهد قدیم به‌کاررفته و برای مثال در همین باب هفدهم از سفر پیدایش آمده: «و تو [ابراهیم] را بسیار بسیار کثیر (به مؤدمؤد) خواهم گردانید» (پیدایش، ۱۷: ۲). همین تعبیر در شماره ششم از همین باب تکرار شده است. در باب اول از سفر خروج آمده: «و بنی اسرائیل بارور و منتشر شدند و کثیر (به مؤدمؤد) و بی‌نهایت زورآور گردیدند و زمین از ایشان پر گشت» (خروج، ۱: ۷). همچنین درباره امور دیگر همین تعبیر در شماره نهم از باب نهم و شماره سیزده از باب شانزده کتاب حزقیال نبی به‌کاررفته است. پس

کلمه «مؤدْمؤد» یا «به مؤدْمؤد» مکرر در عهد قدیم به کاررفته و در همه موارد به معنای «بسیار بسیار کثیر» است و هیچ ارتباطی با نام «محمد» ندارد.

نکته دیگر در رابطه با دوازده رئیس است که در فقره فوق آمده بود که از نسل اسماعیل پدید خواهند آمد. در همین سفر پیدایش در باب ۲۵ پس از اینکه نام پسران دوازده گانه اسماعیل را می‌شمرد می‌گوید: «اینان‌اند پسران اسماعیل و این است نام‌های ایشان در بلدان و حله‌های ایشان، دوازده امیر، حسب قبایل ایشان» (پیدایش، ۲۵: ۱۶). نویسندگان یهودی و مسیحی، آن دوازده رئیس را بر این دوازده امیر که از نسل اسماعیل پدید آمدند تطبیق می‌کنند. پس استفاده از این گونه الفاظ برای اثبات بشارت نه تنها چیزی را اثبات نمی‌کند بلکه می‌تواند زیان‌بار باشد. اینکه کسی «دوازده رئیس» باب ۱۷ را بیاورد و «دوازده امیر» باب ۲۵ را نادیده بگیرد نوعی فریب به حساب می‌آید.

نمونه دیگر، پی‌جویی نام «احمد» در اناجیل کنونی است. با برداشت اشتباه از آیه ششم از سوره صف، گمان بر این رفته که در اناجیل موجود، نام احمد یافت می‌شود؛ اما همان‌طور که گذشت و برخی از مفسران اشاره کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، صص ۲۵۱-۲۵۴، ذیل آیه فوق) در این آیه حتی سخنی از این نیست که در انجیل واقعی عیسی (ع)، نام احمد بوده است چه رسد به اناجیل کنونی که تحریف شده هم هستند. باین حال آثار بسیار زیادی به وجود آمده و در آن‌ها تلاش شده که نام «احمد» در اناجیل نشان داده شود. اینکه از این آیه برمی‌آید که نام «احمد» در اناجیل موجود یافت می‌شود، نزد برخی از عالمان چنان مسلم بوده که نام کتاب خود را که در تفسیر سوره صف نوشته‌اند «احمد، موعود انجیل» بگذارند و در آن تلاش کرده‌اند این نام را در اناجیل موجود بیابند (سبحانی، جعفر؛ احمد موعود انجیل (تفسیر سوره صف)، ۱۳۶۱ ش).

نویسندگان متعدد، واژه‌ای را که چند بار در انجیل یوحنا آمده، بر «احمد» منطبق کرده‌اند. این واژه «فارقلیط» یا «بارکلیت» است که در ترجمه‌های کنونی کتاب مقدس به «تسلّی‌دهنده» ترجمه شده است. این نویسندگان می‌گویند در نسخه اصلی یونانی انجیل یوحنا، کلمه «پراکلیتوس» آمده که به معنای «تسلّی‌دهنده» است، اما در اصل، این کلمه «پریکلیتوس» یا «پیرکلیتوس» به معنای «ستوده» یا «احمد» بوده و آن را تغییر داده‌اند (ر.ک. جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۳، صص ۵۱۱-۵۱۲؛ عبدالاحد، ۱۳۶۱، صص ۲۳۱-۲۳۵).

صاحب تفسیر نمونه می‌گوید: «ولی هنگامی که ارباب کلیسا دیدند انتشار چنین ترجمه‌ای به تشکیلات آن‌ها ضربه شدیدی وارد می‌کند، به جای «پیرکلیتوس»، «پاراکلتوس» نوشتند، که به معنی

«تسلی‌دهنده» است و با این تحریف آشکار، این سند زنده را دگرگون ساختند، هر چند با وجود این تحریف، نیز بشارت روشنی از یک ظهور بزرگ در آینده است» (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲۴، صص ۷۳-۷۸).

این تنها مشی مفسران و نویسندگان جدید نیست و مفسران مشهور قدیمی‌تر نیز همین مسیر را پیموده‌اند (برای نمونه ر.ک. فخر رازی، ۱۴۰۵، ج ۲۹، ص ۵۲۹، ذیل آیه فوق). سخن این نویسندگان مسلمان این است که در اصل این کلمه، پراکلیتوس یا پیرکلیتوس به معنای «احمد» و اسم خاص بوده و در ترجمه یونانی انجیل یوحنا به پراکلیتوس، به معنای «تسلی‌دهنده» که عنوانی عام است، تبدیل شده است.

اما به نظر می‌رسد این تلاش، غیر لازم، بی‌نتیجه و زیان‌بار است. از این نظر غیر لازم است که همان‌طور که گذشت، از آیه ششم سوره صف بر نمی‌آید که این بشارت در انجیل عیسی بوده است تا چه رسد به انجیل موجود. سخن عیسی (ع) ممکن است در سنت شفاهی آن حضرت بوده باشد؛ بنابراین تا جایی که به قرآن مربوط می‌شود چنین تلاش‌هایی لازم نیست.

اما بی‌نتیجه بودن این تلاش‌ها دلیلش این است که آنچه در انجیل یوحنا آمده به‌هیچ‌وجه قابل تطبیق بر حضرت محمد (ص) نیست و همان‌طور که در خود فقرات این انجیل آمده و از ابتدای تاریخ مسیحیت، مسیحیان از آن برداشت کرده‌اند، مقصود از این واژه، روح‌القدس است. مسیحیان معتقدند که با پایان یافتن مأموریت زمینی عیسی (ع)، مأموریت روح‌القدس آغاز می‌شود و این باور بر فقرات متعددی از عهد جدید مبتنی است. در اینجا لازم است فقراتی را که این واژه در انجیل یوحنا آمده، بررسی کنیم. این واژه چهار بار در این انجیل به‌کاررفته، یعنی چهار بار حضرت عیسی (ع) به آمدن «پراکلیتوس» (فارقلیط= بارکلیت) مژده داده است:

۱. «اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید؛ و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی‌دهنده [پراکلیتوس=فارقلیط] دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند؛ یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود» (یوحنا، ۱۴: ۱۵-۱۷).

اولاً در عبارت آمده است «پراکلیتوس دیگر» و بنابراین، این واژه اسم خاص نیست و عنوان است و در واقع، خود حضرت عیسی (ع) هم پراکلیتوس است.

ثانیاً سخن از این است که حضرت عیسی (ع) از خدا می‌خواهد پراکلیتوس دیگری به مخاطبان بدهد؛ اولاً خواستن عیسی از خدا چه ارتباطی با حضرت محمد (ص) دارد؟ و ثانیاً اینکه حدود شش قرن بعد، پیامبری می‌آید چه ارتباطی با مخاطبان حضرت عیسی دارد؟

ثالثاً می‌گوید «تا همیشه با شما بماند». پیامبر اسلام همیشه نمی‌ماند و این روح‌القدس است که به اعتقاد مسیحیان همیشه می‌ماند. اینکه گفته شود مقصود این است که دین و شریعت حضرت محمد همیشه می‌ماند، خلاف ظاهر و بی‌وجه است.

رابعاً در عبارت آمده است: «یعنی روح راستی» و روح راستی در عهد جدید همان روح‌القدس است. خامساً در این فقره آمده است: «جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد...». آیا جهان حضرت محمد (ص) را نمی‌بیند؟ این روح‌القدس است که تنها مؤمنان از طریق دل آن را می‌بینند و دیگران او را نمی‌بینند. سادساً در آخر عبارت آمده است: «زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود». پیامبر اسلام به چه معنا «در مؤمنان است». این روح‌القدس است که به اعتقاد مسیحیان در درون آنان سکنی می‌گزیند.

پس این فقره حتی در صورت تغییر لفظ آن به «پراکلیتوس»، با توجه به شواهد دیگری که در کل عبارت وجود دارد قابل تطبیق بر پیامبر اسلام نیست.

۲. «این سخنان را به شما گفتم وقتی که با شما بودم، لیکن تسلی‌دهنده [پراکلیتوس=فارقلیط] یعنی روح‌القدس که پدر، او را به اسم من می‌فرستد او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد» (یوحنا، ۱۴: ۲۵-۲۶).

اولاً در این فقره تصریح شده است که مقصود از پراکلیتوس، روح‌القدس است و بنابراین تطبیق آن بر پیامبر اسلام (ص) بی‌وجه است. ثانیاً در عبارت آمده است که «پدر او را به اسم من می‌فرستد». مقصود این است که روح‌القدس مأموریتی جدای از مأموریت حضرت عیسی (ع) ندارد و مأموریت او پایین‌تر از مأموریت حضرت عیسی (ع) است و این با ادعای قرآن مجید و مسلمانان درباره رسالت حضرت محمد (ص) انطباق ندارد. ثالثاً در آخر عبارت آمده است که او همان تعالیم حضرت عیسی (ع) را بیان خواهد کرد و بنابراین او صرفاً یک مُبَلِّغ است و باز، این بر پیامبر اسلام منطبق نیست.

۳. «... لیکن چون تسلی‌دهنده [پراکلیتوس=فارقلیط] که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید» (یوحنا، ۱۵: ۲۶-۲۷).

اولاً پراکلیتوس را عیسی نزد مردم می‌فرستد درحالی‌که فرستاده شدن پیامبر اسلام ربطی به عیسی (ع) ندارد. ثانیاً در این فقره نیز مانند دو فقره قبل، اشاره شده است که این فرد، روح راستی است که در عهد جدید همان روح‌القدس است. ثالثاً در این فقره این تعبیر آمده که: «از

پدر صادر می‌گردد». در ادبیات مسیحی پسر از پدر متولد می‌شود و روح‌القدس از پدر صادر می‌گردد. صدور پیامبر اسلام از خدا در ادبیات اسلامی بی‌معناست.

۴. «اما الآن نزد فرستنده خود می‌روم و کسی از شما از من نمی‌پرسد به کجا می‌روی؛ ولیکن چون این را به شما گفتم دل شما از غم پر شده است. و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است؛ زیرا اگر نروم تسلی‌دهنده [پراکلیتوس=فارقلیط] نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم... ولیکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد... او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد. هر چه از آن پدر است از آن من است، از این جهت گفتم که از آنچه آن من است می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد» (یوحنا، ۱۶: ۵-۱۵).

اولاً حضرت عیسی (ع) به مخاطبان خود می‌گوید: «رفتن من برای شما مفید است؛ زیرا اگر نروم، پراکلیتوس نزد شما نخواهد آمد». آیا این معنا می‌دهد که گفته شود اگر نروم شش قرن بعد فردی در منطقه‌ای دیگر ظهور نخواهد کرد؟ ثانیاً حضرت عیسی (ع) می‌گوید «اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم». آیا پیامبر اسلام را حضرت عیسی (ع) فرستاده و به فرض که چنین باشد، آیا او را نزد همان مخاطبان و همان منطقه فرستاده است؟ ثالثاً در این فقره نیز مانند فقرات قبلی، اشاره به این شده که این فرد روح راستی، یعنی روح‌القدس است. رابعاً آیا این جمله «از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد» با تعالیم اسلام و قرآن درباره مأموریت پیامبر اسلام سازگار است؟ خامساً آیا عبارت «هر چه از آن پدر است از آن من است از این جهت گفتم که از آنچه آن من است می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد» علو درجات حضرت عیسی (ع) نسبت به فرد فرستاده‌شده و شاید به معنایی، الوهیت او را نمی‌رساند؟ آیا مسلمانان این نسبت را بین حضرت عیسی (ع) و پیامبر اسلام قبول دارند؟

پس انطباق واژه پراکلیتوس یا هر واژه دیگری که در این فقرات به جای آن بگذاریم، بر پیامبر اسلام (ص) بسیار مشکل، بلکه ناموجه است. علاوه بر این، چند نکته کلی در این باره قابل توجه است:

الف) امروزه محققان جدید، جملگی برآنند که همه مجموعه عهد جدید موجود و از جمله انجیل یوحنا، در اصل به زبان یونانی نوشته شده‌اند و بنابراین اساساً ترجمه‌ای صورت نگرفته که گفته شود کلمه‌ای تغییر کرده است. از این گذشته، حضرت عیسی (ع) به زبان آرامی سخن می‌گفته و بنابراین نه کلمه «پراکلیتوس» را به کار برده و نه «پریکلیتوس» را؛ چراکه این دو کلمه یونانی هستند. پس باید نویسنده انجیل، کلمه‌ای را که از عیسی (ع) شنیده یا برای او نقل شده

است معادل‌گذاری کرده باشد؛ بنابراین در زبان آرامی دو واژه مشابه هم نبوده و ترجمه‌ای هم صورت نگرفته؛ بلکه نویسنده آنچه را که شنیده به زبان یونانی برگردانده است.

ب) تاریخ نگارش انجیل یوحنا بسیار متأخرتر از سه انجیل دیگر است و این انجیل، اواخر قرن اول یا اوایل قرن دوم نوشته شده است (Achtmeier, 1985, P.499). همچنین الهیات این انجیل با اناجیل دیگر متفاوت بوده و تنها در این انجیل، الوهیت مسیح برداشت می‌شود. حال، سخن این است که تنها در این انجیل کلمه «پراکلیتوس» به کار رفته و سه انجیل قبلی که پیشینه تاریخی بیشتری دارند و از نظر الهیاتی به اسلام نزدیک‌ترند، این واژه را به کار نبرده‌اند.

ج) در مجموعه عهد جدید و در جاهای دیگر غیر از انجیل یوحنا، هر چند واژه «پراکلیتوس» به کار نرفته، اما مژده به آمدن روح‌القدس داده شده و البته در این مژده، سخن از آمدن قریب-الوقوع بوده است: «و اینک من موعود پدر خود را بر شما می‌فرستم پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از اعلا آراسته شوید» (لوقا، ۲۴: ۴۹)؛ «و چون با ایشان جمع شد ایشان را قدغن فرمود که از اورشلیم جدا مشوید بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده‌اید؛ زیرا که یحیی به آب تعمید می‌داد لیکن شما بعد از اندک ایامی به روح‌القدس تعمید خواهید یافت... لیکن چون روح‌القدس بر شما می‌آید قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود...» (اعمال رسولان، ۱: ۴-۸)؛ و نیز خبر تحقق این وعده در خود عهد جدید آمده است: «و چون روز پنطیکاست رسید، به یک‌دل در یک‌جا جمع بودند که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آن نشسته بودند پر ساخت؛ و زبان‌های منقسم شده مثل زبان‌های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت؛ و همه از روح‌القدس پُر گشته، به زبان‌های مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید به سخن گفتن شروع کردند» (اعمال رسولان، ۲: ۱-۴). پس در ادبیات عهد جدید، سخن از آمدن قریب-الوقوع یک موعود پس از عیسی (ع) یعنی همان روح‌القدس است.

د) این ادعا که کلمه‌ای بوده و در ترجمه تغییر کرده ادعایی غیرقابل اثبات است. به هر حال انجیل یوحنا از زمانی که در اواخر قرن اول یا اوایل قرن دوم به زبان یونانی نوشته شده به همین صورت بوده و از قبل از اسلام همین واژه در آن به کار رفته است و مسیحیان در طول تاریخ همین معنا را از آن می‌فهمیده‌اند؛ پس این ادعا که این واژه در زبان حضرت عیسی (ع) به گونه دیگری بوده و بعد به این صورت نوشته شده، دلیل می‌خواهد.

بنابراین چنین تلاشی بی‌نتیجه است و هرگز نمی‌توان کلمه فارقلیط یا پراکلیتوس را بر حضرت محمد (ص) تطبیق کرد و البته نیازی به این کار نیست؛ زیرا همان‌طور که گذشت، از



قرآن چنین چیزی بر نمی‌آید؛ و باید این را اضافه کنیم که این تلاش می‌تواند زیان داشته باشد؛ چراکه باعث می‌شود انسان‌هایی که با قرآن آشنایی ندارند گمان کنند که واقعاً قرآن چنین خبری را داده و عالمان این‌گونه تلاش می‌کنند که به صورتی مصداق خبر قرآن را نشان دهند.

#### ۵- تطبیق ادعای قرآن مجید بر متون موجود

حال به ادعای قرآن مجید مبنی بر یافت شدن بشارت به پیامبر اسلام در متون موجود برمی‌گردیم. همان‌طور که گذشت تنها آیه ۱۵۷ سوره اعراف این مطلب را به صورت قطعی بیان می‌کرد و البته مخاطب این آیه، مسلمانان یا به تعبیر دقیق‌تر، یهودیان و مسیحیانی که مسلمان شده بودند، است. همان‌طور که بیان شد، هدف قرآن اثبات رسالت حضرت محمد (ص) به وسیله بشارت نیست بلکه هدف، رد این ادعای یهودیان و مسیحیان است که پیامبری که تورات و انجیل را نسخ کند نباید بیاید. یا حداقل هدف می‌تواند این باشد و برای دفاع از قرآن، همین‌که امکان چنین چیزی اثبات شود کافی است. ما با این دید به سراغ تورات و انجیل موجود می‌رویم. بنا بر نقل تورات، حضرت موسی (ع) به قوم اسرائیل می‌گوید: «یهوه، خدایت، نبی‌ای را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید او را بشنوید» (تثنیه، ۱۸: ۱۵)؛ و نیز خدا به موسی (ع) می‌گوید: «نبی‌ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت؛ و هر کس که سخنان مرا که او به اسم من می‌گوید نشنود من از او مطالبه خواهم کرد» (تثنیه، ۱۸: ۱۸-۱۹).

در این دو فقره سخن از آمدن پیامبری است که سه ویژگی دارد؛ یکی اینکه این پیامبر مانند موسی (ع) است؛ دیگر اینکه این پیامبر از میان برادران بنی اسرائیل ظهور خواهد کرد و نه خود آنان؛ و سوم اینکه بنی اسرائیل باید از این پیامبر تبعیت کنند و احکام خدا را از او بگیرند. مهم‌ترین مشخصه که او را از پیامبران دیگر متمایز کرد، این است که او صاحب شریعتی خاص است و بنابراین پیامبری که می‌آید باید صاحب شریعتی خاص باشد و در واقع شریعت موسی (ع) را نسخ کند. پس این باور قدیمی یهودی که هیچ کتاب و شریعتی جایگزین تورات و شریعت توراتی نخواهد شد، با این دو فقره از تورات سازگاری ندارد. اگر قرار است که پیامبری مانند موسی بیاید که بنی اسرائیل موظف به پذیرش تعالیم او هستند، پس شریعت توراتی نسخ خواهد شد.

نکته دیگر اینکه این پیامبر از میان برادران بنی اسرائیل برخواهد خاست. از جاهای متعدد تورات بر می آید که هر قومی که از سلسله حضرت ابراهیم (ع) است و از این بدنه جدا می شود، با قوم اسرائیل دشمنی دارد و تنها گروهی که از این شجره جدا می شود و در تورات با احترام از آن یاد شده، نسل اسماعیل (ع) است. پس تنها گروهی که می توانند برادران بنی اسرائیل خوانده شوند، بنی اسماعیل هستند. پس اگر فردی یهودی با توجه به دو فقره فوق و احیاناً با سخنانی که از طریق سنت شفاهی رسیده بوده منتظر پیامبری در نسل اسماعیل بوده باشد چندان شگفت نیست.

اما شاید گفته شود که این پیامبر می تواند عیسی مسیح باشد. ولی در انجیل فقره‌ای آمده که نشان می دهد که این پیامبر نه تنها عیسی مسیح نیست، بلکه این پیامبر باید بعد از عیسی بیاید و تا زمان او نیامده است. اندکی قبل از ظهور عیسی مسیح (ع)، پیامبری به نام یحیی (ع) ظهور کرده و عالمان یهود نزد او می روند تا از او بپرسند که او کیست: «و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم، کاهنان و لویان را فرستادند تا از او سؤال کنند که تو کیستی که معترف شد و انکار نمود بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم. آنگاه از او سؤال کردند پس چه، آیا تو الیاس هستی؟ گفت: نیستم. آیا تو آن نبی هستی؟ جواب داد که نی» (یوحنا، ۱: ۱۹-۲۱). حضرت یحیی (ع) که معاصر عیسی (ع) است و اندکی قبل از او به پیامبری مبعوث شده است، در جواب عالمان یهود می گوید که من نه مسیح هستم و نه الیاس و نه آن نبی. مفسران کتاب مقدس عبارت «آن نبی» را اشاره به همان پیامبری می دانند که در باب ۱۸ از سفر تثنیه، خبر از آمدنش داده شده است (ر.ک، جماعة من اللاهوتیین، ۱۹۹۰، ج ۱، ص ۴۵۳؛ ج ۵، ص ۲۳۵/ جمع من افاضل، ۱۹۷۳، ج ۲، ص ۴۲۵/ بارکلی، بی تا، ص ۱۰۹ و...). مفسران فوق به این اعتراف کرده اند که عالمان یهود، «آن نبی» را غیر از مسیح می دانسته اند و به همین جهت پس از سؤال از مسیح بودن یحیی، از او درباره «آن نبی بودن» او پرسیده اند. ولی آنان می گویند که عالمان یهود بر خطا بوده اند؛ اما باید گفت که تنها این عالمان نبوده اند که چنین باوری داشته اند بلکه یحیی (ع) نیز چنین باوری داشته و گرنه خطای آنان را تأیید نمی کرد.

از فقره‌ای دیگر از عهد جدید بر می آید که عموم مردم در زمان حضرت عیسی (ع) منتظر دو فرد بوده اند؛ یکی مسیح و دیگری «آن نبی»: «آنگاه بسیاری از آن گروه چون این کلام را شنیدند، گفتند در حقیقت این شخص همان نبی است و بعضی گفتند او مسیح است... پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد» (یوحنا، ۷: ۴۰-۴۳). همه آن گروه در این باره اتفاق نظر داشته اند که مسیح

با آن نبی فرق دارد. البته در مواردی دیگر، عیسی (ع) توسط افرادی با آن نبی یکی دانسته شده است که مانند مورد بالا اشتباه مصداقی می‌تواند باشد.

علاوه بر این، دو نکته وجود دارد که تطبیق آن نبی را بر عیسی (ع) مشکل می‌کند؛ یکی اینکه مسیحیان حضرت عیسی را پیامبری مانند موسی نمی‌دانند و او را خدای مجسد به حساب می‌آورند و نه یک پیامبر. البته این یک بحث جدلی است؛ چراکه مطابق قرآن مجید او پیامبری مانند موسی است ولی مسیحیان نمی‌توانند چنین ادعایی داشته باشند. نکته دیگر اینکه حضرت عیسی از بنی اسرائیل است و نه از برادران بنی اسرائیل.

حال اگر بخواهیم ادعای قرآن مجید را بر همین دو فقره از تورات و انجیل تطبیق دهیم، باید بگوییم آنچه از قرآن مجید به صورت قطعی برداشت می‌شد، این بود که ویژگی‌های کلی حضرت محمد (ص) در تورات و انجیل یافت می‌شود و البته هدف قرآن این نبود که اهل کتاب با این بشارت ایمان آورند؛ بلکه مقصود، رد ادعای آنان مبنی بر نیامدن پیامبر جدید و شریعت جدید بود. آنچه آورده شد برای اثبات این مدعا کافی است؛ هر چند ممکن است گفته شود که برای اثبات نبوت خاصه کافی نیست.

البته تعداد مواردی که در عهد قدیم و عهد جدید ادعا شده است که به آمدن پیامبر اسلام بشارت می‌دهد، متعدد است و برخی تعداد آن‌ها را به هجده مورد رسانده‌اند (رشید رضا، ۱۳۴۲، ج ۹، صص ۲۳۰-۳۰۰)؛ اما بسیاری از این موارد ابهام دارد یا حداقل به وضوح دو فقره‌ای که آورده شد نیست. برای اثبات آنچه از مدعای قرآن بیان کردیم همین دو فقره کافی است.

### نتیجه‌گیری

در قرآن مجید اجمالاً بشارت پیامبران پیشین نسبت به آمدن پیامبر اسلام مطرح شده و بسیاری از عالمان، مسأله بشارت را دلیلی برای اثبات نبوت خاصه به حساب آورده‌اند؛ اما سخن این است که بشارت در هیچ صورتی نمی‌تواند برهان برای اثبات این امر باشد؛ هر چند می‌تواند مؤید به حساب آید. تنها از یک آیه قرآن مجید، یعنی آیه ۱۵۷ سوره اعراف، به صورت قطعی برمی‌آید که بشارت به پیامبر اسلام در تورات و انجیل زمان ظهور اسلام که همین متون فعلی است، یافت می‌شود؛ اما خطاب آیه به یهودیان و مسیحیان نیست بلکه می‌فرماید کسانی که به پیامبر اسلام ایمان آورده‌اند، پیامبر را در تورات و انجیلی که نزدشان است می‌یابند؛ بنابراین هدف این آیه می‌تواند ابطال ادعای اهل کتاب مبنی بر اینکه مطابق متون موجود نباید پیامبری بیاید، باشد و اثبات حقانیت نبوت حضرت محمد (ص) برای اهل کتاب.

آنچه قرآن مجید ادعا کرده، یعنی اصل اینکه باید پیامبری بیاید، از باب ۱۸ از سفر تنبیه و باب اول از انجیل یوحنا قابل برداشت است؛ اما اینکه نویسندگان متعددی از قرآن مجید، چیز دیگری را برداشت کرده‌اند، مثلاً از آیه ششم از سوره صف برداشت کرده‌اند که نام «احمد» در اناجیل موجود یافت می‌شود و به دنبال این برداشت، تلاش کرده‌اند این نام را بیابند، هم در برداشت از قرآن خطا کرده‌اند و هم در تلاش برای یافتن این نام، ناموفق بوده‌اند. تلاش آنان غیر لازم، بی‌نتیجه و بلکه مضر بوده است.

## منابع و مأخذ

### – قرآن مجید

۱. کتاب مقدس؛ انجمن کتاب مقدس ایران.
۲. الامیرکانی، انس؛ نظام‌التعلیم فی علم اللاهوت القویم؛ بیروت: مطبعة الامیرکان، ۱۸۹۰ م.
۳. آشتیانی، میرزا احمد؛ نامه رهبران؛ بی‌جا: فجر، ۱۳۶۴ ش.
۴. منتظری، حسینعلی؛ از آغاز تا انجام...؛ قم: سرایی، ۱۳۸۲ ش.
۵. بارکلی، ولیم؛ تفسیر العهد جدید؛ شرح و بشارت یوحنا؛ قاهرة: دارالجمیل، بی‌تا.
۶. تعالیم کلیسای کاتولیک؛ ترجمه: احمد رضا مفتاح و دی‌گران، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۳ ش.
۷. تیسن، هنری؛ الاهیات مسیحی؛ ترجمه: ط. میکائیلیان، تهران: انتشارات حیات ابدی، بی‌تا.
۸. جماعة من اللاهوتیین؛ تفسیر الكتاب المقدس؛ بیروت: النفیر، ۱۹۹۰ م.
۹. جمع من افاضل اللاهوتیین؛ السنن القویم فی تفسیر اسفار العهد القديم؛ بیروت: مجمع‌الکنائس فی الشرق‌الادنی، ۱۹۷۳ م.
۱۰. جمعی از نویسندگان؛ محمد خاتم پیامبران؛ تهران: حسینیه ارشاد، ۱۳۶۳ ش.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن؛ اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات؛ قم: مطبعة العلمية، بی‌تا.
۱۲. الدر، جان؛ باستان‌شناسی کتاب مقدس؛ ترجمه: سهیل آذری، نور جهان، تهران، ۱۳۳۵ ش.
۱۳. رشید رضا، محمد؛ المنار؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۴۲ ق.
۱۴. روحی، ابوالفضل؛ «حمد پیامبر موعود»؛ در معرفت، ش ۱۲۰، ۱۳۸۶ ش.
۱۵. سبحانی، جعفر؛ احمد موعود انجیل؛ بی‌جا: توحید، ۱۳۶۱ ش.
۱۶. سبحانی، جعفر؛ الاهیات و معارف اسلامی؛ قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۴ ش.
۱۷. سعیدی‌مهر، محمد؛ آموزش کلام اسلامی؛ قم: کتاب طه، ۱۳۸۱ ش.
۱۸. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی التفسیر القرآن؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۰. عبدالاحد، داود؛ محمد (ص) در تورات و انجیل؛ ترجمه: فضل‌الله نیک‌آیین؛ تهران: نشر نو، ۱۳۶۱ ش.
۲۱. غروی‌ان، محسن و دیگران؛ بحثی مبسوط در آموزش عقاید؛ قم: دارالعلم، ۱۳۷۱ ش.
۲۲. فخر رازی، محمد؛ التفسیر الکبیر؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۲۳. کلایرمن، ژیلبرت و لیبی؛ تاریخ قوم یهود؛ ترجمه: مسعود همتی؛ تهران: انجمن فرهنگی گنج دانش ایران، ۱۳۴۷ ش.
۲۴. کهن، اُگنجه‌ای از تلمود؛ ترجمه: امیر فریدون گرگانی؛ بی‌جا، بی‌تا، ۱۳۵۰ ش.
۲۵. مصباح، محمدتقی؛ آموزش عقاید؛ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۹ ش.
۲۶. مکارم، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۲۷. میلر و.م؛ تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران؛ ترجمه: علی نخستین، ۱۹۸۱ م.

28. Achtemeier, Paul ;*Harper's Bible Dictionary*; San Francisco: Harper, 1985.